

اخلاق دینی در اندیشه استاد مطهری

عبدالرزاق حسامی‌فر*

چکیده

دیدگاه اخلاقی آقای مطهری حاصل تفسیر خاصی است که ایشان از متون دینی مرتبط با اخلاق دارد و نظریه بزرگواری روح را می‌توان مفهوم محوری این دیدگاه دانست. بر اساس این تفسیر توصیه‌های اخلاقی در آیات و احادیث نه با محوریت وعده بهشت یا وعید دوزخ، بلکه بیش از هر چیز حول محور کرامت و عزت نفس شکل گرفته است. ایشان میان بزرگی و بزرگواری روح تمایز قائل می‌شود و دستیابی به هر یک را در گرو داشتن همت بلند، تلاش بسیار و تحمل سختی‌ها می‌داند. روح‌هایی که در مسیرهای مختلف از قبیل علم‌خواهی، ثروت‌اندوزی و جاه‌طلبی، همت بلندی دارند و هرگز از کوشش باز نمی‌ایستند، روح‌های بزرگانند و روح‌هایی که این همت بلند را در مسیر فضائل اخلاقی دارند و روح خود را چنان بزرگ می‌دارند که از ایشان، جز کار نیک صادر نمی‌شود و بدی‌ها را موجب دنائت و پستی می‌دانند، روح‌های بزرگواری دارند. از نظر ایشان همه فضائل اخلاقی مطرح در آیات و احادیث را می‌توان به بزرگواری روح تحویل کرد و همه رذائل مطرح شده را می‌توان به پستی و دنائت روح برگرداند. هدف در این مقاله تأمل در فهم و تفسیر دینی آقای مطهری از اخلاق و تلاش در جهت ارائه تصویری نظام‌مند از آن است.

کلیدواژه‌ها: اخلاق دینی، بزرگواری روح، همت بلند، تربیت، اخلاق، کمالات انسانی.

۱. مقدمه

یکی از مسائل مهم در جامعه ما، نیاز به تقویت جایگاه اخلاق است و پرسشی که همواره ذهن تلاشگران عرصه نظر را به خود مشغول داشته است این است که چرا به

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره). ahesamifar@iun.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱

رغم تأکیدات بسیار بزرگان دین بر اهمیت اخلاق باز جامعه ما چنانکه باید اخلاق مدار نیست و همواره نیاز به آسیب شناسی اخلاقی جامعه و تلاش در جهت یافتن راه برونشویی از این وضعیت احساس می شود. یکی از راهها برای حرکت در این مسیر، بازخوانی و تحلیل اندیشه های اندیشمندان بزرگ در این باب است. یکی از اندیشمندان معاصر که در این زمینه هم دغدغه فکری داشته است و هم در مطاوی آثار خود کوشیده است با آسیب شناسی اخلاقی جامعه پاسخ هایی درخور برای معضلات اخلاقی جامعه ارائه کند، استاد شهید مرتضی مطهری است. ایشان در آثار خود از وجود سه نوع اخلاق در جوامع اسلامی سخن می گوید:

۱. اخلاق فیلسوفانه یا سقراطی که چون بسیار خشک و علمی بود، محدود به محیط علما و فلاسفه ماند و به میان توده مردم راه نیافت.
۲. اخلاق عارفانه که مروج آن عرفا و متصوفه بودند و تا حد زیادی مبتنی بر کتاب و سنت بود.
۳. اخلاق حدیثی که حاصل نقل و نشر اخبار و احادیث از جانب محدثین در میان مردم بوده است.

در این دو نوع اخیر که در میان مردم مؤثر بوده است، وجوه مشترک زیادی وجود دارد. محور اخلاق عارفانه مبارزه با نفس است. اما گاهی افراط در این امر موجب شده برخی تعلیمات عارفان با کتاب و سنت ناسازگار باشد. اینها زیر لوای مبارزه با خودپرستی، کرامت و شرافت نفس را که در اسلام بر حفظ آن تأکید می شود، نادیده می گیرند. مخالفت اسلام با خودپرستی در حد مخالفت با شکم پرستی، زن پرستی، پول پرستی و جاه پرستی است و البته اسلام خودپرستی به معنی عزت خواهی، شرافت خواهی و کرامت خواهی را تأیید می کند.

بخش مهمی از آثار آقای مطهری در زمینه اخلاق و تعلیم و تربیت است و آنچه در این زمینه اندیشه و حیات علمی ایشان را تحت الشعاع قرار داده بود توجه ای بود که ایشان به تأثیر عنصر همت و اراده قوی، در اخلاق و تعلیم و تربیت داشت. ایشان در تعلیم و تربیت، بلند همتی را شرط ضروری رسیدن به کمالات انسانی معرفی می کند و در اخلاق، بزرگواری روح یا کرامت نفس را محور اخلاق اسلامی می داند. از نظر ایشان در یک بازخوانی آیات اخلاقی قرآن و احادیث اخلاقی پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار(ع) در می یابیم که محور توصیه های اخلاقی نه رسیدن به پاداش الهی یا دوری جستن از عقاب الهی در روز رستاخیز بلکه تأکید بر این معناست که انسان

مسلمان باید در خود احساس عزت و کرامت کند تا به سمت خوبی‌ها گرایش پیدا کند و از بدی‌ها گریزان باشد. در این بازخوانی که در مجموعه آثار استاد پخش است و در این مقاله می‌کوشیم تصویری نظام مند از آن ارائه کنیم، ایشان تفسیری از آیات و احادیث عرضه می‌کند که کاملاً جدید است و خود نیز از این کشف ارزشمند اظهار شغف می‌کند. مفهوم کرامت نفس یا به تعبیر آقای مطهری بزرگواری روح، یکی از مفاهیم اساسی در اخلاق هنجاری است. اگر از انسانهای بی‌همت که به یک حیات طبیعی ساده اکتفا کرده‌اند و منتها و غایت نظرشان، رسیدن به چنین مقامی بوده است، صرف‌نظر کنیم به انسانهایی می‌رسیم که در مسیرهای خوب یا بد، با پشتکار قوی تلاش کرده‌اند و به مقام‌های بلندی دست یافته‌اند. اگر کسی روح بزرگ داشته باشد، خواه ناخواه تنش به زحمت می‌افتد. تنها روحهای حقیر و کوچک از آسایش کامل و احياناً عمر دراز، خوابهای بسیار راحت، خوراکیهای بسیار لذیذ و این‌گونه چیزها بهره‌مند می‌شوند (مطهری، ۱۳۷۹، ۹۰).

فرق میان بزرگی و بزرگواری روح در این است که در بزرگی، شخص دارای یک اراده بزرگ و یک همت بلند در امری چون علم، ثروت، شهوت، حرص، کینه‌توزی، حسادت و جاه‌طلبی است. همه اینها خودپرستی‌های بزرگ است^۱. اما در بزرگواری، انسان در روح خود، احساس بزرگواری می‌کند؛ یعنی یک شرافتی را در خودش درک می‌کند که به موجب آن از دنائتها دوری می‌گزیند. بزرگی در مقابل کوچکی و کمی است و «بزرگواری» در مقابل دنائت و پستی. این احساس بزرگواری در عموم بشر وجود دارد اما چراغش در بعضی خاموش، در بعضی خیلی ضعیف و در بعضی دیگر کاملاً روشن است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که ماتریالیستها، چگونه می‌توانند وجود این احساس شرافت و بزرگواری را در انسان توجیه کنند؟ (مطهری، ۱۳۹۲، ۲۰۰-۲۰۱).

بزرگواری و کرامت نفس در دو حوزه مطرح می‌شود: یکی در حوزه اوصاف ذاتی انسان که می‌توان از آن به کرامت ذاتی تعبیر کرد و در قرآن نیز به آن اشاره شده است؛ چنانکه می‌فرماید: «ولقد کرّمنا بنی آدم» (اسراء، ۷۰). همه انسان‌ها در این کرامت مشترک‌اند و بلکه باید گفت که آن را به جبر دارند. حوزه دوم حوزه اخلاق است که در آن با تکیه بر آن کرامت ذاتی، به انسان‌ها توصیه می‌شود که با انجام کارهای نیک و دوری جستن از بدی‌ها به کرامت دیگری دست یابند که می‌توان از آن به کرامت اکتسابی یا اخلاقی تعبیر کرد. این معنای از کرامت، امری اختیاری است و از طریق

مداومت در عمل به فضائل و دوری جستن از رذائل حاصل می‌شود. در ادامه به تحلیل این دو گونه کرامت و نظر آقای مطهری در باره آنها می‌پردازیم.

۳. کرامت ذاتی انسان

ابن مسکویه در *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق* می‌گوید که نفس انسان دارای سه قوه بهیمی، سبعی و ناطقه است و نسبت این سه را با نفس انسان، به نسبت میان فرشته، حیوان درنده و خوک تشبیه می‌کند که در آن هر کدام که توانست بر قوای دیگر پیروز شود، حاکم بر نفس انسان می‌شود (مسکویه، ۱۳۷۱، ۶۲، ۶۵) وی می‌گوید که اگر نفس عاقله شرف خود را دریابد و مرتبه الهی خود را حس کند، با نظم بخشی به قوا و سیاستهای خود، جانشین خوبی برای خدا می‌شود و به سمت کرامت الهی که خدا به او بخشیده است برمی‌خیزد و مرتبه خود را در علو و شرف درمی‌یابد و نفس بهیمی و نفس سبوعی را تابع نفس ناطقه قرار می‌دهد. (همان، ۶۷-۶۸)

خواجه نصیر در *اخلاق ناصری* در ذیل بحث درباره وجه اشرف مخلوقات بودن انسان می‌گوید تفاوتی که انسان با سایر حیوانات دارد یکی این است که طبیعت، نیاز سایر حیوانات را به غذا، لباس و اسلحه، بر وفق مصلحت تأمین کرده است اما نیاز انسان را به هر یک از آنها، به تدبیر و تصرف او در طبیعت، حواله کرده است. در باطن نیز کمال هر یک از انواع مرکبات نباتی و حیوانی در فطرت آنها گذاشته شده است؛ در حالی که کمال انسانی و شرف فضیلت او به اندیشه و اراده او تحویل شده است و چون در انسان استعداد کمال و انحطاط هر دو وجود دارد؛ از اینرو نیازمند معلم، داعیان، مودبان و هادیان است تا بعضی به لطف و گروهی به عنف او را در مسیر کمال قرار دهند (طوسی، ۱۳۷۳، ۶۳-۶۴) آنچه در انسان هست و در دیگر حیوانات نیست داشتن نطق به معنی قوه‌ی ادراک معقولات و بازشناسی محمود از قبیح است (همان، ۶۶).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (اسراء، ۷۰) می‌گوید که این آیه متضمن منتی آمیخته به عتاب است و منظور آیه، جنس بشر است نه کرامت به واسطه فضائل اکتسابی که تنها برخی انسان‌ها از آن بهره‌مندند. پس آیه، مشرکین، کفار و فساق را نیز شامل می‌شود؛ زیرا اگر تنها انسان‌های خوب و مطیع را منظور نظر داشت، معنای امتنان و عتاب درست در نمی‌آمد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۳، ص ۲۵۴ و

۲۶۱). ایشان بین تکریم و تفضیل فرق می گذارد: در تکریم، برتری انسان بر دیگر موجودات در خصوصیتی است که در دیگران نیست و آن عقل است و تفضیل در امری است که در دیگر موجودات هست اما در انسان قویتر است (همان، ص ۲۶۲).

آقای مطهری در تفسیر آیه یاد شده می گوید که دو گونه گرامی داشتن وجود دارد یکی گرامیداشت قراردادی و اعتباری مثل وقتی که انسانی، انسان دیگری را گرامی بدارد. دوم گرامیداشت در خلقت. منظور خدا این است که کرامت و شرافت و بزرگواری را در سرشت و آفرینش انسان قرار داده ایم پس اگر انسان خود را آنچنان که هست بیابد، کرامت و عزت خود را درمی یابد. ایشان در نقد تفکر غربیان در باب انسان می گوید که دنیای اروپا از یک سو انسان را به کلی از ارزش می اندازد و او را جز ماشین چیزی نمی داند، و از سوی دیگر سخن از حقوق بشر و حیثیت ذاتی بشر می راند. در مقدمه اعلامیه حقوق بشر آمده است که هر انسانی به واسطه حیثیت ذاتی، از نوعی شرافت برخوردار است. اما این حیثیت ذاتی چیست؟ اگر انسان چون یک ماشین است پس دیگر حیثیت ذاتی چه معنایی می تواند داشته باشد. غربیان در مسائل معنوی و ارزشهای انسانی از آغاز، دین را انکار کردند و اخلاق و تربیت مبتنی بر دین را نفی کردند با این تصور که گرایش انسان به دین یا به جهت ترس از جهنم و یا به اعتبار طمع بهشت است. پس دین را باید کنار بگذاریم. در حالیکه برخلاف نظر آنها ارزش دین، ملاکها و معیارهای ارزش را در انسان احیاء می کند. دین نه تنها از راه بهشت و جهنم، اخلاق را بر انسان تحمیل می کند بلکه در اعتقاد او عناصری از انسانیت را احیا می کند که در پرتو آنها تمام ارزشهای انسانی، معنای منطقی و دقیق پیدا می کند (مطهری، ۱۳۶۹ ب، ۲۴۰-۲۴۱).

تفاوتی که در تفسیر علامه و استاد از آیه تکریم مشاهده می شود این است که علامه کرامت ذاتی انسان را شامل همه انسان ها اعم از با ایمان و بی ایمان می داند و معتقد است که انسان به واسطه بهره مندی از عقل نسبت به سایر حیوانات برتر است در حالی که بر اساس تفسیر استاد، این کرامت اگرچه در سرشت انسان ها قرار داده شده است، اما می تواند مغفول واقع شود و به تبع این غفلت، شخص آن کرامت را از دست می دهد. پس این کرامت تا زمانی حاصل است که شخص در مسیر مقتضای ذات خود حرکت کند. به بیان دیگر از نظر علامه انسان بماهو انسان دارای این کرامت است اما از نظر استاد نیل به این کرامت نهفته در ذات، در گرو حرکت در مسیر ارزش های انسانی و متحقق کردن عناصر مؤلفه آن کرامت است.

۴. دو نوع «خود»

یکی از بحث‌های آقای مطهری در باب نفس، توسعه مفهوم «خود» در انسان است. ایشان می‌گوید که انسان دارای دو نوع «من» یا «خود» است: یکی خود فردی یا نفسانی و دیگری خود ملکوتی. خودخواهی و خودپرستی مذموم به خود فردی مربوط می‌شود و اولین مرحله خروج از این خود فردی، ازدواج است، پس از ازدواج، «من» به «ما» تبدیل می‌شود. در مرحله بعد خود فردی از خود خانوادگی تجاوز می‌کند و به خود قبیله ای و بعد به خود ملی می‌رسد و این همان خودی است که در اروپائیا هست. فرنگیا تا حد زیادی نسبت به هموطنان خود خائن نیستند و اخلاق را رعایت می‌کنند ولی وقتی از دایره هموطن خارج شدند، ظالم و ستمگر می‌شوند و دروغ و خیانت را به نفع ملت خود جایز می‌دانند و بزرگترین جنایتها را نسبت به مردم کشورهای دیگر اعمال می‌کنند و مال و ثروت آنها را برای خود بر می‌دارند و به عنوان وطن پرستی به این کار افتخار می‌کنند (مطهری، ۱۳۶۹، ب، ۲۵۴).

در خصوص این تحلیل از اخلاق اروپائیان، چند نکته درخور توجه است. اول اینکه اگر از لحاظ اخلاق فردی و اخلاق جمعی در درون مرزهای آن کشورها نظر کنیم و نسبت آنها را با سایر کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم نادیده بگیریم، می‌بینیم که در آن کشورها اصول اخلاقی از حیث رعایت حقوق یکدیگر ظاهراً رعایت می‌شود و کمتر شواهدی از ظلم و ستمگری دیده می‌شود. دوم اینکه، اخلاق اروپائیان را به طور مطلق در برابر بیگانگان غیراخلاقی توصیف می‌کند. چنانکه گویی یک فرد آلمانی فقط به آلمانی‌ها احترام می‌گذارد و در روابطی که با غیرآلمانی‌ها دارد اخلاق را کنار می‌گذارد در حالیکه به نظر نمی‌رسد اینگونه باشد. وقتی انسان به آن کشورها سفر می‌کند می‌بیند که اخلاق حاکم در آنجا، تا حد زیادی بر رعایت حقوق یکدیگر استوار است و این امر شامل همه ی کسانی می‌شود که در آن کشور زندگی می‌کنند (اعم از هموطن و بیگانه) و اگر پاره ای گروه‌های ملی‌گرای افراطی وجود دارد که نسبت به بیگانگان خشونت می‌ورزند، هم آنها در اقلیت اند و هم دولت می‌کوشد آنها را تحت نظر بگیرد تا در حق دیگران ستم نکنند. پس نمی‌توان گفت که همه ی اروپائیان اخلاق را محدود به ملیت خود می‌دانند. البته به نظر می‌رسد که در آن تحلیل منظور این باشد که دول غربی اغلب در اخلاق سیاسی یعنی در روابط سیاسی با کشورهای دیگر، چندان به اصول اخلاقی جهان شمول وفادار نیستند و برای رسیدن به منافع ملی کشور خود، در حق کشورهای دیگر از ستمگری ابایی ندارند و بر روابط سیاسی حاکم

بر جهان زورمندی حاکم است؛ یعنی همان قاعده ی «الحق لمن غلب» این سخن البته واقعیت تلخی است که وجدان بشریت را آزار می دهد.

مرحله بعد توسعه ی «خود» یا «من»، انساندوستی است به گونه ای که انسان دوست دارد به همه ی انسان ها خدمت کند و حق هیچ انسانی را از آن جهت که انسان است پایمال نکند. این مرحله، حد نهایی خروج از خودخواهی است و در آن «خود» انسان یعنی همه ی انسان ها از آن جهت که انسان اند. ایرادی که استاد بر این نظریه وارد می کند این است که چرا ما انسان دوست باشیم ولی حیوان دوست نباشیم. این مرز برای چیست؟ آیا نمی توان از این هم جلوتر رفت و به حق پرستی و خداپرستی رسید. البته انسانها را باید در مسیر انسانیت دوست داشت و از اینرو اگر انسانی بر ضد مسیر انسانیت بود، باید با او مبارزه کرد.

قیدی که استاد در اینجا می افزاید و آن اینکه دوست داشتن انسان را متوقف بر حرکت شخص در مسیر انسانیت می داند، نگاه ایشان را متفاوت با آن چیزی می کند که در تفسیر علامه از کرامت ذاتی انسان مشاهده کردیم. مشابه تفسیر علامه را در اخلاق کانتی هم می توان دید؛ زیرا در اخلاق کانتی انسان بماهو انسان دارای ارزش است و در هر فعلی که صورت می گیرد نباید نگاه ابزاری به انسان داشت. اما مشخص نمی شود که اگر انسانی اصول اخلاق انسانی را زیر پا گذاشت باز باید او را تکریم کرد. البته ارزشمندی انسان بماهو انسان در تعبیر دینی به صورت کرامت ذاتی انسان مطرح شده است و در هر دو دیدگاه دینی و کانتی آنچه مفروض است این است که انسان را فارغ از ملیت، اندیشه، امیال و مانند اینها از آن حیث که انسان است محترم بدانیم. ولی اگر همین انسان بخواهد نسبت به حقوق دیگران تعدی کند و در حق ایشان ستمگری کند به حکم همان اخلاق، باید او را ملزم به رعایت اخلاق کرد و از ستمگری باز داشت. به هر حال تفاوت میان دیدگاه مطهری و کانت در این مساله این است که دیدگاه اخلاقی کانت عقل مدارانه است در حالی که دیدگاه اخلاقی آقای مطهری مبتنی بر دین اسلام است که کرامت انسان را در نهایت به تقوای الهی تحویل می کند. البته ایشان با اشاره به «خود دینی» می گویند که اگر بنا باشد خود دینی به صورت تعصب درآید، چنانکه شخص، خیرخواه مسلمان و بدخواه غیرمسلمان باشد، این را اسلام نمی پذیرد چرا که:

اسلام خواسته که ما خیرخواه همه ی مردم و همه ی افراد بشر حتی کفار باشیم. دشمنی با کافر اگر از بدخواهی سرچشمه بگیرد ضد اخلاق است... انسان بدخواه

ابوجهل هم نباید باشد و مثلاً بگوید خدا نکند که ابوجهل مسلمان شود و به شهادت برسد (مطهری، ۱۳۶۹ ب، ۲۵۷).

بر اساس آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه احسان به کافر حربی که با ما می‌جنگد و احسان به او مستلزم تضعیف اسلام و مسلمین است، حرام است. اما احسان به کافر غیر حربی که چنین پیامدی نداشته باشد، نه تنها حرام نیست بلکه خوب هم هست. خداوند در آیه ۱۱ سوره مائده ما را باز می‌دارد از اینکه حتی نسبت به دشمن خود ظلم کنیم و از این رو امام علی (ع) در نهج البلاغه در نامه ای به مالک اشتر می‌فرماید: «واشعر قلبک الرحمة للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن علیهم سبعا ضارباً تغتتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخٌ لك فی الدین و اما نظیرٌ لك فی الخلق» (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ۳۲۶). به هر حال در اسلام چیزی با عنوان انسان دوستی نیست که بخواهد ما را به انسانها محدود کند بلکه در اسلام کلمه ی حق و خدا مطرح است (مطهری ۱۳۶۹ ب، ۲۵۹). چنانکه پیش از این نیز اشاره شد در اسلام دوستداری انسان به خودی خود محور اخلاق نیست و این البته با خیرخواهی نسبت به همه انسان ها تفاوت دارد. سخن آقای مطهری در باب خیرخواهی نسبت به همه یکی از بنیان های مهم اخلاق است که اگر در جامعه ای نهادینه شود، بسیاری از ردائل که ناشی از بدخواهی هستند، از بین می‌روند.

۵. کرامت اکتسابی انسان

مسکویه در تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، انسان شجاع و دارای عزت نفس را کسی معرفی می‌کند که با حلم و بردباری خود بر خشمش پیروز می‌شود و محرکات غضب در او کارگر نمی‌افتد. در مقابل شجاعت، ترس و جبن قرار دارد که سبب کسالت و راحت طلبی است و این دو، خود سبب هر رذیلتی هستند. از نظر او راه علاج رذیلت ترس، پرداختن به ضد آن یعنی تهور و بی‌باکی است (مسکویه، ۱۳۷۱، ۱۷۱-۱۷۲).

آقای مطهری دنیای روح انسانی را عجیب ترین دنیا میان دنیاهای عالم می‌داند و آن را به ضبط صوتی تشبیه می‌کند که با آن، نه فقط یک نوار، بلکه نوارهای بسیاری را بتوان به صدا درآورد. وی می‌گوید ضبط صوتی را در نظر بگیرید که در آن دهها و بلکه صدها نوار هست و در هر نواری صدایی ضبط شده است به طوری که دست روی هر دکمه ای بگذارید، صدای متفاوتی را می‌شنوید^۲. خداوند استعدادهای گوناگونی در وجود انسان گذاشته است و مرییان بشر، هر یک بر یکی از این استعدادها تکیه کرده

اند و هر مکتب اخلاقی، یکی از این خصلتهای روح بشر را مطمح نظر قرار داده است. ایشان می گویند که در سال ۱۳۳۹ این فکر به ذهنشان خطور کرد و بعد با مطالعه بیشتر تقویت شد که محور اخلاق اسلامی، کرامت و عزت نفس است. البته در قرآن و حدیث، به دو نفس اشاره شده است که یکی را باید مهار و تحقیر کرد و دیگری را باید تجلیل کرد. نفس اول نفسی است که انسان را به سمت بدی ها سوق می دهد و اماره بالسوء است (نازعات، ۴۰-۴۱) و گاهی انسان او را خدای خود می گیرد (جاثیه، ۲۳) و نفس دوم نفسی است شریف که اگر خدا را فراموش کنیم خدا ما را در فراموشی نسبت به آن قرار می دهد (حشر، ۱۹) و بازنده ی واقعی کسی دانسته شده است که نفس خود را باخته است (زمر، آیه ۱۵).

آقای مطهری در مورد نفس اول یعنی نفس اماره به این شعر سعدی اشاره می کند که می گویند:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه در نفس، خوش بین مباش دگر اینکه در غیر، بدبین مباش
وی همچنین از امام علی (ع) نقل می کند که فرموده اند: «المؤمن لا یُصِحّ الا و نفسه ظنون عنده» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۱۸۲). و اما در خصوص نفسی که باید او را تجلیل کرد، به شواهدی از قرآن و سخنان پیامبر بر کرامت و عزت نفس اشاره می کنند که به اختصار نقل می کنیم:

۶. بزرگواری روح در آیات و احادیث

در قرآن آمده است: «ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین» (منافقون، ۷). پیامبر نیز فرموده اند: «ان الله یحب معالی الامور و اشرفها و یکره سفاسفها» (وهج الفصاحه، ص ۳۶۹) و حدیث دیگری نزدیک به این مضمون: «ان الله تعالی جواد یحب الجود و یحب معالی الاخلاق و یکره سفاسفها» (همان، ۳۵۸) «اطلبوا الحوائج بعزة الانفس» (همان، ص ۳۲۶) همچنین می فرماید: «اکرموا اولادکم و احسنوا ادبهم» (ابن ماجه، ۹-۱۴۲۸ق، حدیث ۳۶۷۱، ص ۵۴۶). «مؤمن ضعیف مبعوض خداوند است» (مطهری، ۱۳۷۹، ب، ۲۴۳).

از امام علی (ع) سخنان بسیاری نقل شده است در باب اینکه منشأ فضائل، بزرگواری روح، و منشأ رذائل، پستی و فرومایگی روح است:

«الغیبة جهد العاجز» (نهج البلاغه، حکمت ۶۱، ص ۴۴۲)؛ «قدر الرجل علی قدر همته» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷، ص ۳۶۹)؛ «من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته»

(همان، حکمت ۴۴۹، ص ۴۴۱): «المنیة و لا الدنیة و التقلل و لا التوسل» (همان، حکمت ۳۹۶، ص ۴۳۲): «ازری بنفسه من استشعر الطمع و رضی بالذل من کشف عن ضره و هانت علیه نفسه من امر علیها لسانه» (نهج البلاغه، ص ۳۶۱): «من کرمت نفسه صغرت الدنیا فی عینه» (غررالحکم، حدیث ۱۴۶۷، ص ۷۱۵). «من هانت علیه نفسه فلا ترج خیره» (همان، حدیث ۱۴۲۵، ص ۷۱۲)

حضرت امیر(ع) در وصیت به فرزند بزرگوارشان امام حسن(ع) می فرماید: «اکرم نفسک عن کل دنیة و ان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبذل من نفسک عوضاً» (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۰۴) همچنین در جنگ صفین وقتی امام می بیند که سپاه دشمن چون زودتر به آب رسیده اند، راه آب را بر سپاه او بسته اند، خطاب به ای حماسی القا می کند و در ضمن آن می فرماید: «فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیوة فی موتکم قاهرین» (نهج البلاغه، خطبه ۵۱، ص ۵۲). استاد بر ضرورت احساس شخصیت در فرد مسلمان تأکید می کند. وی می گوید که فرد مسلمان وقتی راه حق را پیدا می کند نباید از اینکه در اقلیت باشد دچار وحشت شود و از امام علی(ع) نقل می کند که فرموده است: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلّه» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱، ص ۲۳۷). و نتیجه می گیرد که انسان مسلمان باید در خود احساس شخصیت کند بعد اضافه می کند که بی شخصیتی پدر افراد بشر را درآورده است (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱، ص ۱۳۴). استاد مطهری در عباراتی گهربار، لب کلام مولا را در باب اخلاق بزرگوارانه چنین به تصویر می کشد:

در منطق علی(ع) تمام رذایل اخلاقی در یک کلمه جمع می شود و آن پستی روح و بزرگواری نبودن است، و تمام فضایل اخلاقی را علی(ع) در یک کلمه جمع می کند و آن بزرگواری روح است. در روح خودتان احساس بزرگواری کنید، می بینید راستگو هستید، می بینید امین هستید، می بینید بااستقامت هستید. در روح خودتان احساس بزرگواری کنید، می بینید خویشتندار هستید، منبع الطبع هستید، غیبت نمی کنید، هیچ کار پستی نمی کنید مثلاً شراب نمی خورید چون شراب خوردن مستی می آورد و مستی (ولو موقت باشد) عقل را از انسان می گیرد و در نتیجه وزن و سنگینی را از انسان می گیرد. در یک مدت موقت هم اگر انسانیت از انسان سلب شود، تبدیل به یک حیوان لایشعُر می شود (مطهری، ۱۳۹۲، ص ۲۰۶).

اگرچه از امام حسین(ع) کلام زیادی نقل نشده است اما آن حضرت بالنسبه به سایر ائمه بیش از همه در باب کرامت و عزت نفس سخن گفته اند چنانکه در عاشورا

فرموده اند: «الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین الصلّة و الذلّة و هیئات منا الذلّة یأبی الله ذلک و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة من أن نؤثر طاعة اللثام علی مصارع الکرام^۱» (آل بحر العلوم، ۱۴۱۲ق، ص ۳۷۹؛ الموسوی المقوم، ۱۳۹۹ق، ص ۲۲۹). یا در همان روز فرموده اند: «انی لا اری الموت الا سعاده و لا الحیة مع الظالمین الا برما» (همان، ص ۲۴۹) و «لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افرو فرار العبد^۲» (المجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۴، ص ۱۹۱)؛ «الموت خیر من رکوب العار/ والعار اولی من دخول النار» (همان، ص ۱۹۲) همچنین از سخنان آن حضرت است: «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل» (همان، ص ۱۹۲)؛ «الصدق عز و الجهل ذل» (همان، ص ۳۷۲؛ مطهری، ۱۳۶۹ الف، ۱۴۱-۱۵۳) و «الصدق عز و الکذب عجز» (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۸۴)

از امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) نیز سخنانی در باب بزرگواری روح نقل شده است: امام باقر می فرماید: «من کبرت علیه نفسه صغرت الدنیا فی عینیه و من هانت علیه نفسه کبرت الدنیا فی عینیه» (القزوینی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۸) «و لا تکن فظاً غلیظاً یکره الناس قریبک و لا تکن واهناً یحققرک من عرفک» (الحرانی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۶)؛ «ترفع نفسک عن منزلة الواهن الضعیف» (الحر العاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۲، ص ۳۰)؛ «لا دین لمن لا مروة له و لا مروة لمن لا عقل له و ان اعظم الناس قدراً الذی لا یری الدنیا لنفسه خطراً» (الحرانی، ۱۳۷۳، ص ۴۱۰). روزی یکی از یاران امام صادق با ایشان از درماندگی و مشکلات خود سخن گفت. حضرت فرمود ۴۰۰ دینار به او بدهند. او گفت که مقصودم این نبود که چیزی بگیرم خواستم شرح حال بگویم تا دعایی بفرمایید. حضرت فرمود نگفتم مقصود تو این بود. این را مصرف کن ولی یک چیز را هم به تو بگویم و آن اینکه «لا تخبر الناس بکل ما انت فیه فتهون علیهم» (المجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۷، ص ۳۴). همچنین از امام محمد تقی(ع) نقل شده است: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره» (الحرانی، ۱۳۷۳، ص ۵۱۲).

آقای مطهری با تکیه بر این شواهد از آیات و روایات، مبنای اخلاق اسلامی را احساس کرامت و بزرگواری نفس می داند؛ احساسی که انسان را به انجام فضائل و ترک رذائل برمی انگیزد. وی این اصل را بر نوعی معرفت النفس استوار می داند که در آن از دو گونه نفس سخن گفته می شود یکی خود ملکوتی که باید او را بزرگ داشت و دیگری خود ملکی که باید او را مهار کرد. البته این کرامت نفس با تواضع ناسازگار نیست:

احساس کرامت نفس با تواضع و فروتنی و خود را کمتر از دیگران فرض کردن و ترک عجب منافات ندارد. اما تواضع که یک خلق اجتماعی است، و اما نفی عجب و خودبینی به معنی این است که انسان به مکتسبات خود مغرور نباشد، ولی کرامت نفس به معنی این است که انسان جوهر ذات خود را به منزله گوهری عالی و تابلویی فوق العاده نفیس بیابد و همه رذایل اخلاقی به منزله ی نقص ها و شکست ها بر این شیء نفیس جلوه کند (مطهری، ۱۳۸۷، ب، ۲۸۵-۲۸۶).

به هر حال آنچه عامل مغفول ماندن اصل کرامت نفس در اخلاق و تربیت اسلامی شده است، برخورد آن با عقاید افراطی صوفیانه و عدم درک عمق این اصل بوده است (همان، ص ۲۸۳). از این رو ایشان به نقد نظر کلیون در یونان قدیم و نیز ملامتیه در میان متصوفه می پردازد که برای تحقیر نفس اماره، خود را در نظر دیگران حقیر و پست می کردند. ملامتیه اعمالی برضد ریاکاران انجام می دادند. ریاکاران تظاهر به عبادت می کردند در حالی که اهل عبادت نبودند و اینها در حالی که عبادت می کردند تظاهر به گناه می کردند؛ مثلاً شراب نمی خوردند اما تظاهر به شرابخواری می کردند. شعرایی مثل حافظ که در قسمتی از تعبیرات خود، دم از رندی و قلاشی می زنند، چنین روشی را دنبال می کنند. اما این روش با موازین اسلامی سازگار نیست. در حدیث هست که انسان اختیار هر چیز خود را دارد اما اختیار آبروی خود را ندارد. کسی حق ندارد آبروی خود را جلوی مردم بریزد. به ویژه حیثیت و آبروی دینی خود را، چراکه هر مسلمانی یک سرمایه برای اسلام است. جامعه باید مسلمان واقعی را بشناسد و بداند که چنین فردی در خود دارد. البته این تظاهر باید از سر اخلاص باشد نه از سر ریا (مطهری، ۱۳۶۹، ب، ۳۹۴-۳۹۶). پس این شعر سعدی قابل نقد است که می گوید:

من آن مورم که در پایم بمالند	نه زنبورم که از نیشم بنالند
چگونه شکر این نعمت گذارم	که زور مردم آزاری ندارم
هنر این نیست که آدم زور مردم آزاری نداشته باشد و مردم را نیازارد. هنر آن است که	آدم زور داشته باشد و با وجود این، مردم را نیازارد. پس زبان حال یک مسلمان باید
این باشد:	

من آن مورم که در پایم بمالند	نه زنبورم که از نیشم بنالند
چگونه شکر این نعمت گذارم	که دارم زور و آزاری ندارم

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه از ابراهیم ادهم نقل می‌کند که گفته بود سه بار احساس خرسندی کردم یکی وقتی که با بیماری در مسجد خوابیده بودم و خادم مسجد مرا به خواری از مسجد بیرون انداخت. بار دوم زمانی که در زمستان پوستینی به تن داشتم و نمی‌دانستم شپش آن بیشتر است یا پشمش. بار سوم زمانی که در کشتی بودم و شخصی خاطراتی را از زمان جنگ نقل می‌کرد و برای شادی مخاطبان، گرفتن و کشیدن یک اسیر را با گرفتن و کشیدن ریش من به تصویر کشیده بود (مطهری، ۱۳۶۹ الف، ۲۰۵-۲۰۶). به هر حال اینها مخالف اخلاق اسلامی است و شخص مسلمان هرگز نباید این حقارت‌ها را بپذیرد.

اما شخصیت واقعی انسان به چه چیز است؛ آنچه می‌داند یا آنچه می‌خواهد؟ علم یا اراده؟ انسان تابع کدامیک از این دو است؟ و سعادت او به کدامیک بستگی دارد؟ پاسخ این است که ماهیت انسان را خواسته‌های او شکل می‌دهد. علمی که ماهیت انسان را عوض می‌کند آن علمی است که طرز تفکرها، داوریه‌ها، معیارها، و ارزشهای او را تغییر می‌دهد، نه علمی که صرف گردآوری اطلاعات باشد و اگر امروز همه می‌نالند که علم ترقی کرده اما اخلاق و انسانیت ترقی نکرده است، این نشان می‌دهد که علم به تنهایی نمی‌تواند انسان را از سبوعیت و حیوانیت به آدمیت و انسانیت برساند و بشر بدون دین و ایمان نمی‌تواند سیر معنوی کند (مطهری، ۱۳۷۹ الف، ۲۸-۲۹).

اما آیا مدل اخلاقی اسلام برای زن و مرد متفاوت است و دو نوع خلیقات را برای آنها پسندیده می‌داند. امام علی (ع) می‌فرماید بهترین خصلتهای زنان همان بدترین خصلتهای مردان اند. ایشان به سه خصلت اشاره می‌کنند: زهو، جبن و بخل (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۴، ص ۴۰۰). منظور از زهو، رفتار بزرگ منشانه و متکبرانه در برابر نامحرم است و منظور از جبن و ترس، ترس از مال و ثروت نیست بلکه ترس از دست دادن عفت است و منظور از بخل نه بخل در مال فردی و شخصی بلکه بخل در مال مشترکی است که به او و شوهرش تعلق دارد. پس تفاوت یاد شده به رفتار مربوط می‌شود که در زن و مرد متفاوت است والا از لحاظ شخصیت اخلاقی هیچ تفاوتی میان زن و مرد نیست (مطهری ۱۳۶۹ ب، ۱۸۱).

استاد در تفسیر آیه «انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ اَكْبَرُ» (عنكبوت، آیه ۴۵) می‌گوید که محال است انسان نمازخوان واقعی باشد و شرافتش به او اجازه بدهد که به دنبال شراب، فحشاء و یا هر کار زشت دیگری برود. این، خاصیت نماز است که انسان را به سوی عالم نورانیت می‌کشاند. در مصباح‌الشریعه از امام صادق (ع)

نقل شده که فرموده‌اند: *الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ* (گیلانی، ۱۳۶۰، ص ۵۳۶)، عبودیت گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کنه و نهایت و باطنش، ربوبیت است. میان ربوبیت و الوهیت فرق است. اولی به معنای صاحب بودن و خداوندگاری است و دومی به معنای خدایی است. خداوندگاری یعنی صاحب بودن، صاحب اختیار بودن. به خدا هم که می‌گوییم رَبُّ الْعَالَمِينَ از آن روست که خداوند صاحب حقیقی تمام عالمهاست. اولین درجه ربوبیت و خداوندگاری که در نتیجه عبودیت حاصل می‌شود این است که انسان ربّ و مالک نفس خودش باشد و تسلط بر نفس خودش پیدا کند. یکی از بیچارگیهای ما این است که زمام نفس خودمان را در اختیار نداریم، اختیار شهوات خودمان را نداریم اختیار اعضا و جوارح خود را نداریم. مسلمان باید مالک نفس خودش باشد (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۳، ص ۴۶۶-۴۷۱).

نیاز بشر به روش اخلاقی و تربیتی از آن روست که به تعبیر قرآن انسان ضعیف آفریده شده است (نساء، ۲۸). هر حیوانی از لحاظ غریزه و صفات طبیعی، متناسب با زندگی اش مجهز شده است در حالی که انسان به رغم اینکه استعدادش برای ترقی و تکامل بیش از سایر حیوانات است ولی از حیث غریزه و صفات اولیه طبیعی، بسیار ضعیف و ناقص آفریده شده است تا بعد دستگاه های تربیتی و اخلاقی او را تکمیل و تتمیم کنند. سخن معروف پیامبر اکرم (ص) نیز در همین راستاست. ایشان می‌فرمایند: *أَمَّا بُعِثْتُ لِاتِّمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (وهج الفصاحة، ۳۸۳)* (به تعبیر اهل سنت) و «علیکم بمکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها» (الحر العاملی، ج ۸، ص ۵۲۱) (به تعبیر شیعه) نباید سخن پیامبر را اینگونه ترجمه کرد که «من مبعوث شدم که اخلاق نیک را تکمیل کنم» این ترجمه رسا نیست؛ چرا که هر صاحب مکتبی با هر نوع اخلاقی چنین ادعایی دارد. منظور پیامبر این است که من مبعوث شدم تا اخلاقی را تکمیل کنم که در آن روح مکرمت هست؛ یعنی اخلاق بزرگواری و آقایی؛ اما نه آقایی به معنای تسلط بر دیگری، بلکه آقایی‌ای که روح من آقا باشد و از پستی، دنائت، دروغ، غیبت، از تمام صفات رذیله دوری کند و خودش را برتر و بالاتر از اینها بداند (مطهری، ۱۳۹۲، ص: ۲۰۱-۲۰۲).

در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرموده‌اند مکارم اخلاق هدف بعثت همه پیامبران بوده است: «ان الله خص الانبياء عليهم السلام بمكارم الاخلاق فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك و من لم تكن فيه فليترضع الى الله و ليسأله اياها» از ایشان پرسیدند که آن مکارم اخلاق کدام است. فرمودند: «الورع و القناعة و الصبر و الشکر و

الحلم و الحياء و السخاء و الشجاعة و الغيرة و صدق الحديث و البر و اداء الامانة و اليقين و حسن الخلق، والمرؤة» (الحرانی، ۱۳۷۳، ص ۳۸۰).

در ادامه روایت شیعه از حدیث پیامبر آمده است: « و ان من مكارم الاخلاق ان يعفوا الرجل عن ظلمه و يعطى من حرمه و يصل من قطعه و يعود من لا يعود» (مطهری، ۱۳۸۰، ۴۵۶). آقای مطهری در مقام توضیح بیشتر اخلاق بزرگوارانه، فزاهایی از دعای مکارم الاخلاق را نقل و تفسیر می کند و در ادامه به نقل از خواجه عبدالله انصاری می گوید بدی را بدی کردن سگ ساری است و نیکی را نیکی کاری خرکاری است. بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است و بر آن می افزاید شق چهارمی هم وجود دارد و آن نیکی را با بدی پاسخ گفتن که کار ما مردم ایرانی است (مطهری، ۱۳۶۹ الف، ۲۲). سخن ایشان یک بٹ شکوای درد شناسانه است. جا دارد از خود بپرسیم که چرا در حالی که آموزه های دینی و عرفانی بزرگان ما به ما می آموزند که هرگز در حق دیگران بدی نکنیم و حتی بدی را با خوبی پاسخ بدهیم ولی متأسفانه گاهی خوبی را با بدی پاسخ می گوئیم و چرا هر یک از ما در مقام نظر، این فضایل را می پذیریم اما گاهی در مقام عمل برخلاف آنها عمل می کنیم. این امر نشان می دهد که ما امروز تا چه حد به اخلاق نیاز داریم و بازخوانی اندیشه های اخلاقی استاد چقدر ضروری است. کمترین ثمره این توجه، حرکت به سمت نهادینه کردن اخلاق در جامعه است؛ امری که متأسفانه در رسانه های جمعی تقریباً مغفول مانده است. فزاهای دیگر دعای مکارم الاخلاق، متضمن درس هایی است که ما در زندگی روزمره خود سخت بدان نیازمندیم: «و حلنى بحلیة الصالحين و البسنى زینة المتقين فى بسط العدل و كظم الغیظ و اطفاء النائرة و ضم اهل الفرقة و اصلاح ذات البین و افساء العارفة و ستر العائبة و لین العریكة و خفض الجناح»

بر اساس این فراز از دعا، شخص مؤمن از خدا می خواهد که لباس تقوا را بر جان او بپوشاند و او را چنان کند که عدالت را گسترش دهد، بر خشم خود غلبه کند، آتش نزاع میان مؤمنان را خاموش کند، مردم پراکنده را گرد آورد، میان مؤمنان آشتی برقرار کند، خوبیهای مردم را فاش کند و بدیهای آنها را بپوشاند و نرمخو و متواضع باشد. پس از این فراز می توان نتیجه گرفت که انسان باید برای تقویت حسن ظن مسلمین به یکدیگر، خوبیهای آنها را بازگو کند و بدیهای آنها را حتی بدیهای واقعی را بپوشاند. در حدیث آمده است که اگر کسی به برادر مؤمنش تهمت بزند، ایمان در روح او آب می شود همان طور که نمک در آب حل می شود. تفاوت میان غیبت و تهمت در این است

که اولی افشای بدیهای واقعی و دومی افشای بدیهای غیرواقعی است.^۷ البته غیبت به معنای افشای بدی‌ها در مواردی جایز است مانند زمانی که برای مشارکت در تاسیس یک شرکت یا برای ازدواج محل مشورت قرار بگیرد. یا شخص مظلوم واقع شده باشد. استاد سپس در مقام نقد می‌گوید:

عیب ما جامعه‌ی مسلمین، عیبی که تاریخ حکایت می‌کند این است که ما- مخصوصاً ما ایرانیها- یا از آن طرف می‌افتیم یا از این طرف، حد وسط نمی‌ایستیم؛ یا مردمی هستیم که دائماً غیبت می‌کنیم و یا می‌رسیم به حدی که غیبت کردن حجاج را هم جایز نمی‌دانیم (مطهری، ۱۳۶۹ الف، ۳۰).

ایشان اگرچه غیبت را در پاره‌ای موارد مجاز می‌داند اما تهمت را حتی در مورد اهل بدعت مجاز نمی‌داند و در حدیث مشهور پیامبر واژه «باهتوهم» را به بهتان زدن تفسیر نمی‌کند. حدیث پیامبر این است: «اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فاطهروا البراءة منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یتعلموا من بدعهم، یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة» (کلینی، ج ۴، ص ۸۳-۸۴). کلمه باهتوهم در این سخن پیامبر دو گونه تفسیر شده است: گروهی آن را به معنای جواز بهتان زدن گرفته‌اند و گروهی نیز آن را به معنای مبهوت کردن دانسته‌اند. آقای مطهری با نظر گروه دوم موافق است. وی می‌گوید:

در حدیث است اگر اهل بدعت پیدا شدند، با اهل بدعت مبارزه کنید و عالم باید مبارزه کند و حق ندارد ساکت باشد، و در یک حدیث تعبیر چنین است: وَ بَاهِتُوهُمْ یعنی مبهوتشان کنید، بیچاره‌شان کنید؛ یعنی با آنها مباحثه کنید و دلیل‌هایشان را بشکنید. فَتُهتَ الَّذِی کَفَرَ چنان که ابراهیم آن کافر زمان خودش را مبهوت کرد، شما هم مبهوتش کنید (مطهری، ۱۳۸۷ الف، ج ۲۶، ص ۴۱۶).

ایشان همچنین می‌گوید که بعضی آدمهای کم سواد از این حدیث سوء استفاده می‌کنند و واژه «باهتوهم» را این‌طور معنی می‌کنند که چون اهل بدعت دشمن خدا هستند پس به آنها تهمت بزنید و دروغ ببندید. بعد با هر کسی هم که دشمنی شخصی داشته باشند، می‌گویند: این ملعون اهل بدعت است. بعد هم به جعل دروغ علیه او می‌پردازند. وی در ادامه می‌گوید:

شما ببینید اگر جامعه‌ای به این بیماری مبتلا باشد که دشمنهای شخصی خودش را اهل بدعت بداند و حدیث «باهتوهم» را هم چنین معنی کند که دروغ جعل کن، با

دشمنهای خودش چه می‌کند! آن وقت است که شما می‌بینید دروغ اندر دروغ جعل می‌شود ... قرآن به چنین جامعه‌ای که کارش جعل و بهتان و تهمت زدن است، وعده عذاب داده است. ... *انَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ الِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ*. (همان، ۴۱۶-۴۱۷).

مفهوم کرامت و بزرگواری نفس همچنانکه اندیشه آقای مطهری را تحت تأثیر قرار داده بود، بر زندگی و شخصیت ایشان نیز تأثیر گذاشته بود و البته بعید نیست که بلند همتی ایشان در طول حیات بر حصول این نگرش اخلاقی در ایشان تأثیر گذاشته باشد؛ چراکه خاطره ای که ایشان از دوره طلبگی نقل می‌کند تقدم زمانی دارد بر آن وقتی (۱۳۳۹) که نظریه کرامت نفس به ذهن ایشان متبادر شد. آقای مطهری در مقدمه *عدل الهی* می‌گوید که از سن سیزده سالگی دغدغه و حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا داشته است و از سالهای اول مهاجرت به قم که هنوز از مقدمات عربی فارغ نشده بود، چنان در این اندیشه‌ها غرق شده بود که شدیداً میل به «تنهایی» در او پیدا شده بود؛ چنانکه وجود هم حجره ای را تحمل نمی‌کرد و حجره فوقانی عالی را به نیم حجره‌ای دخمه مانند تبدیل کرده بود تا تنها با اندیشه‌های خود بسر ببرد و هرگز تمایل نداشت در ساعات فراغت از درس و مباحثه، به موضوع دیگری بیندیشد و توجه به هر موضوع دیگری را بیهوده و اتلاف وقت می‌دانسته است. خواندن مقدمات عربی و یا فقهی و اصولی و منطقی را به جهت کسب آمادگی برای بررسی اندیشه فیلسوفان بزرگ در این مسأله دنبال کرده بود. وی می‌گوید که از همان آغاز طلبگی که در مشهد مقدمات عربی می‌خوانده، فیلسوفان و عارفان و متکلمان را اگر چه با اندیشه‌هایشان آشنا نبود، از سایر علما و دانشمندان، مخترعان و مکتشفان عظیم‌تر و فخیم‌تر می‌دانست تنها به این دلیل که آنها را قهرمانان صحنه این اندیشه‌ها می‌دانسته است (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱، ۴۴۱-۴۴۲). این وصف حال آقای مطهری از ایام جوانی خود، نشان می‌دهد که تا چه حد در اندیشه بهره بردن از اوقات بوده است تا عمر خویش را به بطالت نگذراند. ایشان این حال و روحیه را تا پایان عمر داشته است.^۸

۷. نتیجه‌گیری

در اخلاق اسلامی به فرد مسلمان و بلکه هر انسانی، چون خطاب اسلام با همه مردم است، توصیه می‌شود که به فضائل عمل کند و از رذائل دوری گزیند و در مقابل این پرسش که چرا باید اخلاقی بود، عالمان مسلمان با تکیه بر متون دینی، پاسخ‌های

متفاوتی داده‌اند. یکی اینکه چون خدا بدان توصیه فرموده است؛ دیگر آنکه چون وعده بهشت یا وعید جهنم داده اند. اگر چه این پاسخ‌ها درست است اما آقای مطهری تفسیر دیگری از آیات و احادیث اخلاقی ارائه می‌کند که بر اساس آن مبنای اخلاق کرامت نفس و بزرگواری روح است؛ به این معنا که اخلاق اسلامی فرد را به بزرگی و عظمت دعوت می‌کند و از پستی حذر می‌دهد. پس مسلمان واقعی کسی است که در روح خود احساس بزرگواری می‌کند و از سستی و کاهلی گریزان است. در آیات قرآن و احادیث شواهد بسیاری هست که در آنها فضائل، منشأ بزرگواری روح و رذائل، موجب پستی روح دانسته شده است. این تفسیر آقای مطهری از اخلاق اسلامی مسبوق به سابقه نیست و خود ایشان تأکید می‌کند که در مسیر پژوهش، از سال ۱۳۳۹، بدان دست یافته است. در این نگاه، انسان‌ها به دو دسته دون همت و بلند همت تقسیم می‌شوند و گروه دوم نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند یک گروه کسانی همچون ابوریحان بیرونی که علم اندوزی را تا دم مرگ فرو نگذاشت و یا نادر شاه که در جاه طلبی، راحتی و آسایش را بر خود حرام کرد تا به قدرتی بزرگ نائل شد. این گروه از انسانها، انسانهایی بزرگ و دارای همت بلند هستند. اما در میان این انسانهای بزرگ، کسانی هستند که بزرگی ایشان بواسطه حرکت در مسیر فضائل اخلاقی و ارزشهای الهی است. آنها روح خود را چنان بزرگ می‌دارند که هرگز اجازه نمی‌دهند به پستی رذائل آلوده شود. این گروه از انسانها، انسانهای بزرگوار خوانده می‌شوند.

پی‌نوشت

۱. در این زمینه می‌توان به همت‌های بزرگ در حوزه‌های مختلف زندگی انسان اشاره کرد(ر. ک. : مطهری، ۱۳۹۲، ص ۱۹۵-۱۹۹).
۲. در اینجا از وجود چنین دستگاه ضبط صوتی سخن می‌رود و جالب اینکه ما امروزه چنین دستگاه‌هایی به صورت MP3 و MP4 و مانند آنها داریم که دارای این خصوصیت است و در آن زمان وجود نداشته است.
۳. وقتی از امام حسین(ع) می‌پرسند حدیثی را از پیامبر نقل بفرمایید که خود از ایشان شنیده‌اید. امام از بین احادیث بسیاری که از پیامبر شنیده بود این حدیث را برمی‌گزیند و این نشان دهنده بزرگواری و کرامتی است که در روح امام متبلور بود (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷، ص ۴۵)

۴. حدیث مورد نظر را نیافتم اگرچه حدیثی قریب به این مضمون در *وهج الفصاحة* آمده است: «ان الله تعالى يبغض المؤمن الذي لا زبر له» (به درستی که خداوند متعال از مؤمنی که هیچ درشتی در او نباشد، متنفر است) (*وهج الفصاحة*، ص ۳۶۳).
۵. سخن امام در *تحف العقول با اندکی تفاوت نقل شده است*: «الا و ان الدعوى ابن الدعوى قد ركزنا بين اثنتين بين الملة و الذلة و هيهات منا الدينثة يابى الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و انوف حمية و نفوس ابية من أن تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام» (الحرانی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵).
۶. البته این سخن امام در تاریخ طبری با قدری تفاوت آمده است: لا والله لا اعطيهم بيدي اعطاء الدليل و لا اقر اقرار العبيد (الطبری، ۱۳۸۷ق، ص ۴۲۵)
۷. پیامبر اکرم (ص) نقل می فرماید: "شرار رجالكم البهات الجري الفحاش الاكل وحده و المانع رفته و الضارب عبده و الملجىء عياله الى غيره" (مطهری، ۱۳۷۹، اب، ۲۷۴).
۸. استاد ما آقای دکتر محمد اسدی گرمارودی در یکی از کلاس ها خاطره ای را نقل می کرد که به خوبی مؤید این معناست. ایشان می گفت که آقای مطهری مدتی پیش از شهادت، در یکی از کلاس ها از زیادت اشتغالات و گرفتاری ها شکایت می کرد. وقتی سفری به شمال کشور تدارک شد، ایشان در ایام حضور در آن محل که حدود یک هفته بود، تقریباً تمام وقت خود را در اتاق به مطالعه و تحقیق مشغول بود عرض شد که مگر شما از کثرت اشتغالات شکایت نمی کردید چرا از این فضا برای تفریح و تفرج استفاده نمی کنید. پاسخ دادند که منظور من این بود که آن اشتغالات اجازه نمی دهد با طیب خاطر به کار تحقیق پردازم و در اینجا این فرصت برای من فراهم شده است.

کتابنامه

- نهج البلاغه* (۱۳۳۸)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۰.
- آل بحر العلوم، سیدمحمد تقی (۱۴۱۲ق) *مقتل الحسين او واقعة الطف*، تقدیم و تعلیق و اضافات: الحسين بن التقی آل بحر العلوم، بیروت: دارالزهراء، الطبعة الثالثة.
- ابن ماجه (۹-۱۴۲۸) *سنن ابن ماجه*، بیروت: دارالفکر.
- الحر العاملي، محمد بن الحسن (۱۳۹۱) *وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*، المجلد الثاني عشر، التصحيح و التحقيق و التذييل: عبدالرحيم الشيرازي، بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الرابعة.
- الحرانی، حسين بن شعبة (۱۳۷۳) *تحف العقول عن آل الرسول*، ترجمه كمره ئی، كتابفروشی اسلاميه، چاپ پنجم.

- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۳) *تفسیر المیزان*، جلد ۱۳، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء و انتشارات امیر کبیر.
- الطبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق) *تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک*، الجزء الخامس، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، الطبعة الرابعة.
- غررالحکم و دررالکلم: مجموعه کلمات قصار حضرت علی (ع)، ترجمه محمد علی انصاری قمی، افسست چاپ سنگی، بی نا، بی تا.
- القزوینی، محمد حسن (۱۳۸۰) *کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء (فی علم الاخلاق)*، تحقیق: محسن الاحمدی، الحوزة العلمية بمدينة قزوین.
- گیلانی، عبدالرزاق (۱۳۶۰) *مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة*، شرح فارسی: سید جلال الدین محدث (ارموی)، تهران: کتابخانه صدوق، چاپ دوم.
- المجلسی، محمد باقر (۱۳۶۹) *بحار الانوار*، جلد ۴۴، تهران: المکتبة الاسلامیة، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹ الف) *فلسفه اخلاق*، تهران: انتشارات ملامصدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹ ب) *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران: انتشارات صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲) *مجموعه آثار (جلد ۱)* (جلد اول از بخش اصول عقاید) *عدل الهی، انسان و سرنوشت*، علل گرایش به مادیگری، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷) *مجموعه آثار (جلد ۱۷)* *حماسه حسینی (۱ و ۲)*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ الف) *یادداشت‌های استاد مطهری، جلد اول: حرف الف*، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ ب) *یادداشت‌های استاد مطهری، جلد دوم: حروف ب، پ، ت، ج*، تهران: صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰) *یادداشت‌های استاد مطهری، ج چهارم: حروف د، ر، ز*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱) *مجموعه آثار (جلد ۲۱)*: *جلد سوم از بخش فقه و حقوق اسلام و نیازهای زمان (۱ و ۲) اسلام و نیازهای جهان امروز، قوانین اسلام در مقایسه با توسعه و تحول دنیای جدید*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶) *مجموعه آثار (جلد ۲۳)* *عرفان، انسان کامل، عرفان حافظ، آزادی معنوی، تقوا، احترام حقوق و تحقیر دنیا، شلاند و گرفتاریها، فوائد و آثار ایمان، عقل و دل، دعا*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷ الف) *مجموعه آثار (جلد ۲۶)* *شناخت قرآن، تفسیر سوره‌های حمد، قسمتی از بقره، انفال، توبه، نور، زخرف، دخان، جاثیه، فتح، قمر*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷ ب) *یادداشت‌های استاد مطهری، جلد یازدهم (جلد چهارم از بخش موضوعی) انقلاب حقیقی، فطرت، فلسفه اخلاق، عرفان، عشق، زن*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۲) *آزادی معنوی*، چاپ شصت و یکم، تهران: انتشارات صدرا.

الموسوی المقدم، عبدالرزاق (۱۳۹۹ق) *مقتل الحسین*، قدم له محمد حسین المقدم، بیروت: دار الكتاب الاسلامی، الطبعة الخامسة.

وهج الفصاحة فی ادب النبی: خطب، رسائل، مواعظ، حکم، امثال، وصایا (۱۴۰۸ق)، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی) (۱۳۷۴) *تاریخ یعقوبی*، جلد دوم، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم.